

نویسنده: داکتر سید کبیر میری

08-06-2012

## دو نوع تفکر متضاد در زمینه دانش سیاسی در مدنیت اسلام

جدا نبودن اعتقادات و باورهای دینی از علوم انسانی، بویژه از دانش سیاسی مشکلیست که، از قرنها بدینسودر مدنیت اسلام وجود دارد. این مساله نه تنها در گذشته وجود داشته، بلکه در شرایط موجوده همه کشورهای اسلامی بشمول افغانستان و حتا «بهار عربی» با حل این معضله روبرو هستند. در این نوشته بخشی از این مشکل راما مورد بحث قرار میدهیم. تفکیک نکردن عقاید دینی از خرد گرایی انسانی از هر دید که باشد، پیا مدعش بجز از عقب افتادگی فرهنگی و گسیل دادن اسلام در جهت تنگنا قراردادن آن باروند مدرنیته جهانی شده چیزی دیگری به ارمغان ندارد. در بین مسلمانان، بویژه طبق تعبیر فقهای آرتودوکس اسلامی «قرآن بحیث نخستین منبع تفکر سیاسی» دانسته میشود. از اینرو باید از آغاز ظهور اسلام مشکل را بررسی نمود.

تاریخ وحی اسلامی در سال 610 میلادی بوقوع پیوسته، ولی اولین بار با هجرت پیامبر اسلام از مکه به مدینه در سال 622 میلادی و با تشکیل یک نظام نوین سیاسی تقویم اسلامی شروع میشود. نوشتن تاریخ اولین سال اسلامی در 622 میلادی بوده ونه در 610. این مساله بیانگر آنست که بنیاد گذاری

اسلام پس از آن شروع شده، که این دین خودش را بحیث نظم اجتماعی اسلامی تبارز داده است. به این وسیله بخشی از اسلام، پرسش‌های سیاسی - بحیث پرسش‌هایی، که با نظم جامعه آنzman در همسوی قرار داشته اند - که پرسشها را بوجو د آورند و به آنها پاسخ دهند. اساس این کار همیش متن قرآن بوده است. ولی اگر خوانندگان مانند اروپایی‌ها درک شان را از تفکر سیاسی بحیث فلسفه سیاسی در مورد دولت و جامعه در اسلام انتقال دهند، در این زمینه میتوان گفت، که آنها در این مورد یک ملاک دیگر را بکار بردند. در اسلام چیزی به اسم فلسفه سیاسی وجود ندارد. تفکر سیاسی اسلام با فلسفه سیاسی سرو کار نداشته بلکه بجای آن، در تلاش جستجوی «امام واقعی» است، بدون طرحهای دقیق فلسفه سیاسی. از این جهت این نوع تفکر سیاسی یک تجویز دینی شده، در عین زمان تعبیری و در نتیجه غیر مستقل، که از اوایل قرن دوم تاریخ اسلام تا کنون موجودیت دارد. با وجود درگیری‌های خونین در مورد تعیین «امام واقعی» - هیجگونه متن‌های فلسفه سیاسی در میان نبوده اند. تفکر سیاسی، که در اوایل اسلام در پیرامون جستجوی «امام

واقعی» بکار برده شده، خطوط اساسی آنرا بگونه‌ی ذیل میتوان بیان نمود : بطور مثال، چگونه امام میتواند امت را در مقابل قبایل استحکام بخشد، کی توانایی آنرا دارد، تا راه و روش پیامبر اسلام را بشکل درست آن در جامعه عملی سازد و سرانجام قلمروی سلطه‌ی اسلامی را بوسیله جهاد گسترش دهد؟ این پرسشها بیشتر جنبه‌های عملی قدرت سیاسی هستند، که همیشه با مراجعه به دین پاسخ داده شده‌اند. از این جهت توضیح کردن قرآن راه رسیدن به تفکر سیاسی بوده است. فلسفه سیاسی در اسلام در هیج مقطع زمانی نقش نداشته و تا هنوز هم ندارد.

اولین فیلسوف در اسلام، الکندي بوده ( 870 - 800 )، یک متکر فلسفی پیرو ارسطو ولی نه یک فیلسوف سیاسی. رشد فلسفه سیاسی در اسلام، در گام نخست هنگامی صورت گرفته؛ که این مدنیت هیلینیزم و یا فرهنگ یونان کهن - نظری افکار فلسفی افلاطون و ارسطو را در جریان نیمه اول قرن نهم میلادی پذیرفته است.

افکار سیاسی در اسلام میتوانند مطابق دید و نظر ابن خلدون به دو سنت فکری متضاد و جدا از همدیگر، یکی دینی و دیگری خرد گرایی دسته بندی شوند . رابطه این دو سنت فکری متضاد با همدیگر متشنج و در اصل مطلب خصمانه و در رد مقابل یک دیگر در زندگی سیاسی مشخص شده است. عدم برد باری و یا تساهل نکردن همیش از جانب فقهای دینی بر ضد خردگرایان صورت گرفته، که آنها را بحیث بیدین و کافر متهم نموده اند. برخلاف روشنگری اروپایی، فلاسفه اسلامی در مجموع از حمله جدی به فقهای اسلامی خود داری نموده اند . نخستین آثار خردگرایان در مدنیت اسلام از دین انتقاد جدی نکرده اند، با وجود آنکه آنها با فقها در زمینه درک دین همسوی فکری نداشته اند. مثل ناهمگونی و تضاد فکری بین فقها و خردگرایان را در مدنیت اسلام از متن جمله‌ی مشهور فلسفی ابن رشد میتوان به وضاحت درک کرد: در پهلوی وحی آسمانی خرد زمینی انسانی نیر وجود دارد . برای اینکه اختلاف این دو سنت فکری را در زمینه سیاست که موضوع این نوشه است، به وضاحت و روشن بیان کرده با شیم باید گفت: که سنت فکری دینی یا تفکر فقهاء، سیاست را بخشی از دین میپندازند و تا هنوز هم به آن پندار شان پابند هستند، در حالیکه فلاسفه سیاسی اسلام، سیاست را یکدانش مستقل جدا از دین و زاده تفکر بشر میدانند. این دوگرایش متضاد تفکر سیاسی در اسلام، نمایندگان خاص فکری شانرا نیز دارند. از نمایندگان تفکر سیاسی دینی میتوان از المواردي، ابن تیمیه و از فلاسفه سیاسی و یا خردگرایان از ابونصر فارابی و ابن خلدون یاد آری نمود.

نکته حرکت در تفکر سیاسی اسلام از آنجا شروع میشود که، این دین بر خلاف دین عسویت نه در اصل و یا دگمش و نه هم در تاریخ سیاسی خویش جدایی بین کیتی گرایی و روح باوری را

میشنسد . این گونه مطابقت بین دین و سیاست از گذشتہ دیرین در این مدنیت تا زمان کنونی به حالت خودش، بدون کدام تغییری پا بر جا است .<sup>1</sup> پس از بنیاد گذاری اسلام وصلح «پاکس اسلامیکا» - پیام صلح به دیگران و یا به ادیان دیگر در قرن هفتم عیسوی، تفکر سیاسی در اسلام همیشه بخش داخلی دوکتورین دینی بوده است. پروژه مشخص سیاسی خارج از آموزش قرآن خودش را در اسلام تثبیت نکرده است. با وجود آنکه تفکر سیاسی ناهمگون در تاریخ این مدنیت هم وجود داشته، ولی تا زمان پیدایش فلسفه خردگرایی در اسلام، سیاست همیش سیاسی - دینی بوده است. به این مفهوم، که سیاست منشاء تفکرش دین بوده و آنهم با خاطر ارتباطش با قرآن؛ در عین زمان سیاسی تا انجاییکه قرآن تعبیر سیاسی شده است. در زمان کنونی هم از جانب بنیاد گرایان وسلفی‌ها تعبیر سیاسی میشود.

سنت فلسفه خردگرایی در اسلام بسیار ضعیف تکامل نموده و تا هنوز هم نهادینه نشده است. آموزگار بسیار معروف ایرانی در دانشگا آکسفورد حمید عنایت در این زمینه چنین اظهار نظر میکند « دلیل نبودن روش یک سنت تفکر سیاسی مستقل در تاریخ اسلام با خاطر آنست، که مسلمانان خود شانرا به ندرت با سیاست مصروف نموده اند، بدون آنکه آنرا متناسب با انضباط دینی تنظیم کنند. پرسش‌های بطور مثال، هسته اساسی دولت، نوعیت ساختار حکومتها، توافقی فرمان روا در مورد مشروعیت قدرتش و همچنان حقوق فرمان برداران را در بر میگرند، اینها همیش بخشی مفصل در بررسی‌های قضاوی دینی و تیولوگی مشکلات مورد گفتگو بوده اند. موقفیت آن بطور همیش در چهار چوب یک دیوار غیر قابل حمله قوانین اسلامی صورت گرفته، در شرعیت»<sup>2</sup>. این خود بیانگر آن است، که هر نوع گفتگو در زمینه سیاست باید در مطابقت با شرعیت اسلام باشد، در غیر آن از جانب مسلمانان جدی گرفته نشده و حتا ضد دین تلقی میگردد. نخست بو سیله‌ی نفوذ هیلینیزم و یا دانش یونان کهن در قرون میانه در اسلام بصورت بسیار اندک و استثنایی در جهت فلسفه سیاسی سوق داده شد . در اساس، سیاست در اسلام یک بخشی از دین است . به این وسیله، یک حوزه تخصصی و یا قلمرو خاصی برای دانش سیاسی نه در تفکر و نه هم در عمل

در مدنیت اسلام وجود دارد. تفکیک سیاست از دین، هیچگاه مورد قبول فقهای آرتودوکس اسلامی نبوده و در حالت کنونی هم نیست . این با خاطر آنست، که جایی دولت از دین را فقهای اسلامی خلاف دین میدانند؛ و حتا آنرا توطیه « یهودیها » بر ضد اسلام تلقی میکنند، تا این دین را نابود

<sup>1</sup> Vgl. BASSAM TIBI ( 1998): Der Wahre Imam , Piper , München , S.101-103.

<sup>2</sup> Zitat nach BASSAM TIBI: 1998 Der Wahre Imam , Piper München , S.105.

سازند. این گونه گرایش فقهی، نه تنها در گذشته در مدنیت اسلام وجود داشته؛ بلکه در شرایط موجوده جهانی در بین بنیاد گرایان و سلفیها گروهای زیادی از مسلمانان این گرایش فکری را دارند. بویژه، هنگامیکه مساله دولت و سیاست در میان باشد، بدون درنگ با افزودن یک «پسوند اسلامی» تلاش میکنند تا آن دولت مورد نظر شانرا ایجاد نمایند؛ بدون آنکه شرایط مشخص تغییرات جهانی را مد نظر گیرند و یا اینکه استنباط انسان را از دین تاریخی بدانند. بر پایه‌ی تحلیل دانش اجتماعی، بویژه از دید جامعه‌شناسی، دولت پس از پیدایش روند مدرن در اروپا، در تمام جهان از نگاه ساختاری یک پدیده مدرن هست، که بیک دین، نژاد و منطقه خاصی ارتباط نداشته؛ بلکه گولوبال و یا جهانیست. به این واقعیت، فقهای بویژه بنیاد گرایان و سلفی‌ها هیجگونه توجه نمیکنند و یا اینکه آنرا نمیدانند، که در شرایط جهان کنونی هیجگونه دولت و جامعه سنتی پیش مدرن وجود ندارد. جوامع و دولت‌های سنتی غیر مدرن بشمول جهان اسلام، در جریان قرن ۱۹، بوسیله قدرتهای استعماری اروپایی به صورت‌بندی اجتماعی مدرن مدغم گردیدند. این ادغام مستعمرات به صورت‌بندی اجتماعی مدرن، باعث یک سلسله تغییرات ساختاری و یا گستاخی در مستعمرات گردیده؛ که این تغییرات، برگشت دوباره را به ساختار جامعه پیش مدرن و یا سنتی، غیرممکن ساخته است. در متن روند مدرن عوامل گوناگون وجود دارند، که بوسیله آنها میتوان مدرن از غیر مدرن تشخیص داد. «یک عامل اساسی، که مدرن را از دورانها و صورت‌بندی‌های گذشته مشخص می‌سازد، سلسله مراتب هست، که در بین اشکال مختلف جوامع مدرن وجود دارد، جامعه صنعتی سرمایه داری در این میان از موقعیت غالب برخوردار است، که جوامع مدرن دیگر را موجودیت و شرایط تکامل آنها را قبلًا تعیین می‌کند»<sup>3</sup> دولتها به اصطلاح اسلامی نمیتوانند از این تکامل جوامع اسلامی نیز از جانب کشورهای صنعتی سرمایه تعیین می‌گردد، این مشکل بیش از دو قرن است که وجود دارد. جدید ترین مثال آنرا میتوان از شرایط کنونی افغانستان نامبرد. مجاهدین دولت را تخریب کردند، ولی نتوانستند دولت و شرایط «تکامل اسلامی» را، که سالها شعار آنرا میداند بوجود آورند؛ زیرا مدل و یا بدیل تکامل «اجتماعی اسلامی» در مقیاس جهانی وجود ندارد. اینکه در نظام سرمایه داری یکتعداد از دولتها در جهان کنونی، باشند گان بومی و یا اصلی آنها پیرو و معتقد به دین اسلام هستند؛ هیجگونه جای شک و تردید در آن زمینه نمیتوان داشت. ولی این به مفهوم آن نیست، که ساختار شان به دین اسلام و یا به کدام دین دیگر ارتباط داشته باشد. بگونه‌ی که قبلًا تذکر داده شد، ساختار دولت‌ها در مقیاس جهانی مدرن هستند. مدرن یک روند و

3 KÖSSLER, Reinhart 1994: Postkoloniale Staaten .Hamburg , S.80.

پدیده جهانیست . چیزیکه در دولت ها و یا کشورهای اسلامی تا هنوز بشكل غیر مدرن و سنتی باقی مانده، نظام فرهنگی آنهاست. از این نگاه، این کشورها با مدرنیته فرهنگی در تنگناه قرار دارند . در تنگناه قرار گرفتن مدنیت اسلام با فرهنگ مدرن، محور اساسی مشاجرات تاریخی نزاعها، بحث ها، گفتمانها و حتا درگیریهای نظامی بین کشورهای اسلامی و جهان غرب را بوجود آورده است. تفکر سیاسی فقهی و تفکر سیاسی فلسفی هر دو در شرایط کنونی جهانی بخشی ازا این مشاجرات و نزاعها گردیده اند، با وجود آنکه این مشکل ریشه دیرینه دارد.

در مدنیت اسلام از اوایل سده های میانه بوسیله برخورد نادرست فقهاء این مشکل حل نشده؛ و تا هنوز هم در مسیر حل آن فقهاء موانع ایجاد میکنند.

اگر دو نوع تفکر متضاد را در زمینه دانش سیاسی، در مدنیت اسلام بشكل خلاصه ای آن جمع بندی شوند ؛ ارایه آن دو، چنین خواهد بود : ابو نصر فارابی را که بحیث نماینده فکری فلسفه سیاسی در بخش بالای این نوشتة معرفی کردیم ؛ با وجود معتقد بودنش به دین اسلام، برای وی فلسفه یا فلسفه سیاسی جایگاهی بالای نسبت به فقه دارد . بویژه دید خردگرایی وی در زمینه درک عالم هستی و یا جهان. او تلاش زیاد نمود تا مدنیت اسلام را در مسیر فلسفه سیاسی جهت دهد . فارابی حتا در دوران قرن میانه این مساله واضح ساخت، که تنها فیلسوف میتواند نظم مناسب را بر اساس خرد مستقر سازد، و نه فقهی. در اینجا پرسشی وجود دارد و آن اینکه، چگونه میتوان فلسفه سیاسی ابو نصر فارابی را درک کرد؟

فلسفه سیاسی از نظر وی هم زمان تفکر منطقی و عملکرد اخلاقیست، به مفهوم نظر و عمل. فلسفه سیاسی از دید فارابی محدود نمیشود به مباحث گمانه زنی در مورد سیاست؛ بلکه وی میخواهد یک چارچوب معیاری را برای عملکرد سیاسی نیز ارایه دهد. از دیدگاه فارابی انسانها به اساس خرد در موقعیتی قرار دارند، که سیاسی عمل کنند و در سیاست عملی در مورد امام مناسب تصمیم گیرند .

با این طرز نگرش فارابی خودش را جدا میسازد از رعایت نمودن نظر نمایندگان اسلام سنتی، که تنها برای تفکر سیاسی از وحی و یا الهام اسلامی حرکت میکنند، طبق دید آنها، انسان به تنها نمیتواند بقا و یا هستی خویش را تعیین کند .<sup>4</sup>

اگر به کار نامه ها و آثار ابونصر فارابی بیشتر مطالعه و دقت صورت گیرد؛ میتوان نا همگونی فکری وی را با فقهای آرتون دوکس اسلامی خوبتر روشن ساخت . برای بسیاری از مسمانان اسلام

<sup>4</sup> Vgl. TIBI BASSAM 1994: Der Wahre Imam , Piper, S.137.

تنها دین نیست، بلکه اسلام بهترین و برترین دانش را تقدیم میکند . برای فارابی دانش خردگرایی ناشی از دین نیست، بلکه دانش زاده فلسفه است، که به تمام بشریت تعلق دارد، با خاطر آنکه آنها از منبع الهی مستعد با خرد خلق گردیده اند. با این شناخت، فارابی راه را آماده ساخت برای آموزش ابن رشد از واقعیت دو گانه - وحی آسمانی و خرد انسانی . این یک آموزشی بود در قرن میانه در مدنیت اسلام، که دین را از واقعیت خردگرایی جدامیسازد، و مسلمانان امروزی میتوانند از آن بسیار بیاموزند.

اگر تفکر فلسفه سیاسی ابونصر فارابی را از تفکر سیاسی فقهای آرتودوکس اسلامی، بگونه‌ی خلاصه‌ی آن مشخصتر سازیم، افاده آن چنین خواهد بود : فلسفه از دید فارابی شناخت جهان از طریق دانش خردگرایی است. جهان بوسیله شناخت منطقی و آموزش وی، که انسان بحیث یک موجود با استعداد خردمند به اساس ساختار اختیار اقدام بکار میکند، به این معنا که با اراده آزاد عمل میکند و از آنطريق مسؤولیت اعمالش را خود بدوش دارد . فارابی به این وسیله در تفکر سیاسی مدنیت اسلام یک بُعد نوین بوجود آورد. فکر فارابی در این زمینه راه را برای روشنگری باز نمود، که بد بختانه از جانب آرتودوکس‌های اسلامی این راه قطع گردید . مسیری نوین را که فارابی باز نمود، بعدها متفکرین خردگرای اسلامی نظیر ابن سینا، ابن رشد و دیگران در آن مسیر گام نهادند، ولی در مدنیت اسلام این راه و روش بحیث به یک مسیر عمدۀ تعقیب نشد.

در تقابل با فلاسفه خردگرا در مدنیت اسلام فقهاء با دوکترین فقهی شان قرار داشته و دارند . فق ه در اسلام، به معنای تفکر انسان در مورد قانون الهی و یا به مفهوم دیگر در مورد شرعيت است . شرعيت نظر به تعبیر فقهای آرتودوکسی اسلامی، از جانب خداوند نازل شده و به حیث وحی در قرآن نوشته شده است. فقه مغایر با آن، دانش اسلامیست که آموختگان کتاب مقدس یعنی قرآن بحیث انسان در هنگام تعبیر شان شرعيت آنرا بدست می آورند . آرتودوکس اسلامی تفکر سیاسی را تنها در چار چوب فقه اجازه میدهد . این به این مفهوم است، که تعبیر انسانی به قانون الهی محدود میگردد، و باید با آن همسوی کامل داشته باشد.

یکی از عده ترین اختلاف بین تفکر فقهی و فلسفه در قرن میانه در مدنیت اسلام در آن نکته وجود داشت، که فقهاء وحی را چار چوب الزام اور برای تمام افکار انسانی معرفی نمودند، در حالیکه فیلسوفان اسلامی تنها خرد و یاعقل را عالی ترین اصل بنیادی میدانستند. از این جهت نوعیت تفکر سیاسی بین این دو مکتب فکری، از ریشه با هم دیگر در تضاد قرار دارد. گذشته از آن، فقهاء هیجگا یک طرحی را برای ساختار یک دولت اسلامی ارایه ندادند، در صورتکه فارابی کتابی را به اسم

مدينه فاضله خارج از نفوذ دین نگاشت، تا اين مساله را ثبت سازد، كه انسان به تنهاي بدون در نظر داشت مسايل ديني تواناي سياست كردن را دارد .<sup>5</sup>

البته اين به مفهوم آن نيسست كه فارابي بيدين و خدا ناشناس بوده است، بلكه وى در آن زمان بين باور های ديني و مسايل فلسفی و علمی يك تفاوت اساسی را درک كرده بود، و آن را در آثارش نگاشت. فارابي، ابن سينا و ابن رشد بزرگترین چهره های فكري قرون ميانه اسلام هستند. آنها تلاش نمودند، تا تفکر خردگرائي را در مدنیت اسلام معرفی نمایند، ولی پيامد تلاش شان بسيار دشوار بود. به اين مفهوم كه سنت تفکر خردگرائي در اين مدنیت نتوانست جاي پا پيدا كند. فقه آرتودوكسي تعبير خردگرائي گيتى را کنار زد و جايگاهى او را اشغال نمود. عقب افتادگي مدنیت اسلام بخسي از اين دشواری تاريخي را بيان ميکند، كه نميتوان نقش منفي فقها را در اين فاجعه عقب افتادگي نا دیده گرفت.